



شبى گیسو فرو هشته به دامن  
 بپلاىن معجر و قیرینه گرزون  
 به کردار زنى زنگى که هر شب  
 بزاید کودكى بلغارى آن زن  
 کنون شویش بمرد و گشت فرتوت  
 وز آن فرزند زادن شد سترون...  
 همى راندم فرس را من به تقرب  
 چو انگشتان مرد ارغنون زن...  
 بر آمد زاغ رنگ و ماغ پیکر  
 یکى سیغ از ستیغ کوه قارن...  
 فرو بارید بارانى ز گردون  
 چنان چون برگ گل یارد به گلشن...  
 زصحرا سیلها برخاست هر سو  
 دراز آهنگ و پیچان و زمین گن  
 چو هنگام عزایم زى مُعزَم  
 به تک خیزند نعبانان ریمن..  
 (منوچهرى دامغانى)

رشد و نمو ندارد. انسان نیز در همه زمانها یکسان نمی‌زید و هیجان‌اتش همانند نیست.<sup>۲</sup> این سه عنصر، به وجود آورنده تاریخ و در نتیجه هنر و زیبایی‌شناسی هستند. زیبایی از نوع خود. بنابراین افراد یک نژاد و یک جامعه تا حد فراوانی از جهت تلقی از زیبایی به هم شباهت دارند، اما یکسان نیستند. در مقوله زیباشناسی، تفاوت‌های فردی سخت مؤثر است. چرا که چهره و سیمای هر شیبی به نسبت درجه فرهنگ اشخاص فرق می‌کند.<sup>۴</sup> آنچه را که چوین زیبا می‌داند، ممکنست همولایتی. تاجرش، آنرا زیبا نداند.

کوشش برای تعریف زیبایی تا حدی عبث می‌نماید، با این حال افراد فراوانی بر آن شده‌اند تا از زیبایی و زیبا تعریفی به دست دهند. ارسطو زیبایی را در هماهنگی اجزا و دقیق بودن می‌داند.

رومن رولان، زیبایی را با حقیقت یکی می‌داند. او می‌گوید: «زیبایی همیشه سرانجام

جستجو کرد. به بیان دیگر، هر گونه مسلاک زیبایی، زاده تجربه شخصی انسان از عالم مشهود است.

اگر به گفته اریک نیوتن توجه کنیم، باید سه مقوله نژاد، محیط و زمان را بشناسیم. چرا که هیجان‌ات بشری هر چند که از اشتراکی عام برخوردار است، اما هر نژاد، در هر محیط و زمان، احساسات ویژه‌ای دارد.

نژاد، عبارتست از مجموعه ویژگی‌های طبیعی و موروثی که شخص در هنگام تولد از آنها برخوردار است و غالباً با اختلافات شدید جسمانی و مزاجی همراه است.

محیط، عبارتست از شرایط فیزیکی و جغرافیایی و اجتماعی، یعنی آب، هوا، خاک، غذا، سازمان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که پرورش دهنده نژاد می‌باشد.

زمان، عبارتست از ادوار تاریخی که نژاد در محیط خود آنرا از سر می‌گذرانند. بدیهی است همچنانکه گیاه در همه فصول یکسان

زیبایی از آن مقوله‌هایی است که همه کس آنرا می‌شناسد و چون ازو بپرسیم که زیبایی چیست؟ از پاسخ در می‌ماند. به بیان دیگر او می‌گوید: زیبایی یعنی آنچه مغز من می‌پسندد و در برابر آن واکنش نشان می‌دهد. ما از شیوه عمل مغز در این مورد بی‌خبریم.

شهاب‌الدین سهروردی می‌گوید: «جمال چیز، آنست که کمال او که لایق او باشد، او را حاصل بود.» یعنی هر چیزی که برابر با آنچه در آفرینش او پیش‌بینی شده، از جهت کمال مطلوب، آنرا در خود محقق داشته باشد، آن چیز، زیباست. درخت، سبز شود، رشد کند، به شکوفه بنشیند، میوه دهد و باز بتواند تولید مثل کند، زیباست. در اینجا زیبایی کرداری قانونمند می‌باشد.

اریک نیوتن<sup>۱</sup>، می‌گوید: تنها ملاک وجود زیبایی حساسیت افراد آدمی است. در برابر تأثیر آن. بنابراین کلید شناخت ماهیت زیبایی را باید در تجزیه و تحلیل هیجان‌ات بشری

● رومن رولان، زیبایی را با حقیقت یکی می‌داند. او می‌گوید: «زیبایی همیشه سرانجام پیروز خواهد شد.»

پیروز خواهد شد.<sup>۵</sup>

فیلسین شاله بر آنست که: «زیبایی عبارتست از تناسب و هماهنگی (هارمونی) و بیان حال. زیبا چیزی است که هم تمایلات جسمانی و هم عقل و ذکاوت و هم تمایلات عالی انسانی را ارضا نماید. هر قدر ذهن و حواس و قلب بیشتر راضی شده باشند به همان اندازه زیبایی کامل‌تر است.»<sup>۶</sup>

از سخنان گسراهام هوف<sup>۷</sup> و دیگران چنین برمی‌آید که آنان به پیاره‌ای اصول کلی در زیبایی‌شناسی معتقدند.

جیمز جویس، نویسندهٔ چیره‌دست ایرلندی در قرن اخیر، در ادبیات جهان تأثیر بسزایی داشته است. گروهی ادبیات جهان را به پیش از جویس و پس از او تقسیم کرده‌اند.

جیمز جویس در کتاب خود به نام «تصویری از هنرمند به عنوان مردی جوان»<sup>۸</sup> به طور ضمنی، اصولی چند برای زیبایی ارائه داده است. بر طبق نظریه او، شناخت ما از زیبایی بر اساس سه مشخصه استوار است: انسجام، هماهنگی و ویژگی.<sup>۹</sup>

انسجام (همگرایی)، یعنی داشتن وحدت ترکیبی و ضروریات. اهمیت انسجام در این است که موضوع را از یکپارچگی و پیوستگی برخوردار می‌سازد و سبب پیچیدگی چیزی می‌شود که قرار است منسجم گردد و نام زیبا به خود گیرد.

هماهنگی (هارمونی)، نسبت و نیز رابطه‌های موجود میان اجزای می‌باشد که در ارتباط با انسجام کل اثر هنری عملی اساسی دارد. مشخصه (ویژگی)، هر اثر زیبا ویژگی‌های خاص خود را دارد و قابل تشبیه به فرآورده‌های تولید جمعی نیست. یعنی داشتن چیستی یا همان «آن». مثل فرقی زیبایی گل ترگس و گل سرخ، زیبایی جنگل و کوه، غزل

حافظ و حماسهٔ فردوسی. به بیان دیگر هر اثر بزرگ و زیبای هنری، همتا ندارد و تکرار الگویی نیست.

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باشد که «آنی» دارد (حافظ)

با این حال توجه داریم که در هر محیط و زمان و با هر نژاد و با هر فرد، زیبا و زیبایی فرقی می‌کند. چه بسا که زشت من زیبای تو باشد و یا برعکس:

«یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون لیلی و شورش حال او بگفتند که با کمال فضل و بلاغت سر در بیابان نهاده است و زمام عقل از دست داده — بفرمودش تا حاضر آوردند و ملامت کردن گرفت که در شرف نفس انسان چه خلل دیدی که حوی بهایم گرفتی و ترک عشرت مردم گفتی؟» گفت:

کاش کسانی که عیب من جستند رویت ای دلستان بسیدندنی تا به جای ترنج در نظرت بی‌خبر دستها بریدندی ملک را در دل آمد جمال لیلی مطالعه کردن، تا چه صورتست موجب چندین فتنه. بفرمودش طلب کردن. در احیاء عرب بگردیدند و به دست آوردند و پیش ملک در صحن سراجچه بداشتند. ملک در هیأت او نظر کرد. شخصی دید سیه‌فام باریک اندام، در نظرش حقیر آمد، به حکم آنکه کمترین خُدام حرم او به جمال ازو در پیش بودند و به زینت بیش. مجنون به فریاد در دریافت. گفت: از دریمهٔ چشم مجنون باید در جمال لیلی نظر کردن. تا سر مشاهدهٔ او بر تو تجلی کند...»<sup>۱۰</sup>

● شهاب‌الدین سهروردی می‌گوید:

«جمال چیز، آنست که کمال او که لایق او باشد او را حاصل بود.»

ای سیرت را نشان جوین خوش ننماید معشوق منت آنکه به نزدیک تو زشتست حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشتت<sup>۱۱</sup> اسکار وایلد می‌گوید: طبیعت از هنر تقلید می‌کند.<sup>۱۲</sup> این کلام معنایی بسیار زیرکانه و گستاخانه دارد: هنرمندان آفرینندهٔ زیبایی‌ها هستند. بدین معنی که نقاشان، شاعران، پیکرتراشان، افسانه‌سازان و همهٔ هنرمندان، هر کدام آثاری که آفریده‌اند به نوعی اغراق آمیز بر زیبایی عناصری در پیرامون خود اصرار ورزیده‌اند. غروب خورشید، زیبا نبود مگر آنگاه که هنرمندان در گوش همه خواندند که زیباست.

شاید انسان اولیه منفعت و سودمندی اشیاء و عناصر را نخست پسند مغز خود می‌دانست و به مرور به آنها دل بست و آنها را زیبا می‌دید. اما بعد هنرمندان به او کمک کردند از عناصری که سودی مادی ندارد برای سرگرم کردن و تسکین احوال خود سود جوید.

دیده شده است که بومیان برخی مناطق در برابر مثلاً عظمت جنگل و پادریا حائلی از خود بروز نداده‌اند که دال بر احساس زیبایی در آنها باشد. زیرا فرا نگرفته‌اند که از عظمت دریا، لذت ببرند.

دوستان تحصیلکرده‌ای را می‌شناسم که نخست از تماشای تأثر خسته می‌شدند و در برخی موارد اظهار تنفر می‌کردند. اما به مرور آموختند که تأثر برای آنان زیبا و دلپذیر باشد. و اکنون در حد غزل حافظ از آن لذت می‌برند. زنده بودن صحنه‌ها و زیبایی رخداد گذشته در حال با آدم زنده، آنان را غرق در حظ و زیبایی می‌کند. بنابراین اسکار وایلد براه نگفته است. این هنرمندان هستند که جهان را زیبا کرده‌اند. بنابراین شناخت هنرمند که پیشاپیش طبیعت و

زیبایی سیر می‌کند، خود زیباتر از زیبایی خواهد بود.

نظام مدنیت جهان که بشر در آن زیسته است، شاید بتوان گفت، نظامی تصادفی است که بشر در مراحل مختلف زندگی بدان رسیده است؛ اما مدینه فاضله (اوتوپیا) که بسیاری از هنرمندان و فلاسفه، طرح آن را ریخته‌اند از مقوله زیبایی‌سازی بشر است.

**جمهوری افلاطون**، در طی تاریخ اوتوپیا، مورد نظر تمامی نویسندگان این گونه آثار بوده است. افرادی چون تامس مور، فارابی، نظامی (در اسکندرنامه)، جاناتان سوئیفت، آلدوس هاکسلی، جورج اورول و دیگران، هر کدام به نوعی آرمانشهری آفریده‌اند که زیباترین جامعه و حکومت را در خود جای داده است و مشترکاتی عمده دارد:

۱- شهروندان اوتوپیا از تفکر معاف هستند.  
۲- همه اتوپیاها، موقعیت جغرافیایی خاصی دارند، یا در جزیره‌ای در دل دریاهای دور هستند و یا از بقیه سرزمین‌ها بسیار دورند.  
۳- زمان در آنجا متوقف است و به صورت تکرار زمان حال درمی‌آید.

۴- طرح معماری آن طوری است که همه به هم شبیه است. شهر نظم هندسی و مستحکم دارد.<sup>۱۲</sup>

آیا این ویژگیها، با ویژگیهای آثار سوبلیم (عالی) هنری، همانندی ندارد؟!

می‌توان از سرنوشت و تولد مدینه فاضله به زایش زیبایی از ذهن و تخیل انسان هنرمند پی برد. در آغاز چه بسا که عناصر طبیعت پاره‌ای زشت شد و پاره‌ای زیبا گردید. اما به مرور، انسان، همه عناصر را به زیبا تبدیل کرد، حتی کویر خشک و برهوت، خار خشک صحرا، صخره‌های پرصلابت بی‌آب و سبزه، جانوران درنده‌ای چون شیر، شب سیاه و تیره.. و انسان بر همه این گونه اشیاء مهر زیبایی زد. هم لطافت و رقت زیبا شد، هم صلابت و ستبری. هم اندام ظریف معشوق زیبا گردید و هم سرپنجه

### ● اریک نیوتن می‌گوید:

«تنها ملاک وجود زیبایی حساسیت افراد آدمی است در برابر تأثیر آن»

نیرومند و اندام ستبر عاشق جمال یافت. هم نغمه ریاب دلپذیر شد و هم صدای غرش کوس و طبل جنگ در زمره اصوات زیبا قرار داده شد. اما اگر بپذیریم که زیبایی عبارتست از کرداری قانون‌پذیر، باید بپذیریم که ناپایداری است که زیبایی را استوار می‌کند. بدین معنی که اگر همواره آفتاب بدرخشد و غروب و تاریکی در میان نباشد، آفتاب دلپسند نخواهد بود. بنابراین زیبایی تا زمانی وجود دارد که بتواند اعجاز خود را نگهدارد و این امر چون تکرار شد ملال‌آور می‌گردد.

هرمان هسه نویسنده عارف آلمانی در کتاب خود «داستان دوست من» می‌گوید:

«اگر زیبایی چیزهای قشنگ همیشگی بود ما آنها را با همان نگاه بی‌صبر و پراشتیاق نگاه نمی‌کردیم.. اما به عکس چیزهایی را که می‌گذرد و می‌میرد نگاه می‌کنیم و از دیدنش سیر نمی‌شویم و شادی حاصل از آنها در دلمان با درد آمیخته است.»

کسوف خورشید امری غیرعادی است و باعث اعجاز و شگفتی می‌شود. اما کسوف نیز مثل حرکت هر روزه خورشید، در هر چند سال یکبار در ساعت معین تکرار می‌گردد و اعجاز خود را از دست می‌دهد. پس مغز انسان در پی قانون دیگری است تا اینکه مثلاً ستاره دنباله‌دار هالی را کشف می‌کند. این ستاره هم‌چون طلوع و کسوف خورشید از همان اصل تکرار پیروی می‌کند؛ اما دیربای‌تر (هر هفتاد سال یکبار). در هر صورت ذهن هر لحظه در پی کشف قانونی تازه است تا به کمک آن زیبایی تازه بیافریند و زیبایی گذشته را

### ● ارسطو زیبایی را در

همانگی اجزا و دقیق بودن می‌داند.

فراموش کند.

بنابراین ملامت کردن کسی به این اتهام که چرا از زیبایی‌های برخی آثار هنری گذشته، احساس هیجان ندارد، امری عبث و بی‌مورد است؛ چرا که او دوران قانونی آن نوع زیبایی را سپری کرده است و مغز زیبایی را در بکر بودن و بدیع بودن می‌داند:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نوآر که نو را حلاوتیست دگر (فرخی سیستانی)

به مطلب اصلی برمی‌گردم: ایسن که هنرمندان جهان را زیبا کرده‌اند. در حقیقت هنرمندان در حکم نورافکن‌هایی هستند که در دل شب روشن می‌شوند و برشی از شب را روشن می‌کنند و مخاطبان خود را در برابر آن برش خاص حساس می‌کنند:

من عهد تو سخت ست می‌دانستم بشکستن آن درست می‌دانستم این دشمنی ای دوست که با من زجفا آخر کردی، سخت می‌دانستم شاعر، آن نورافکن را در اشیاء فوق روشن کرده است و از میان آنهمه کلمه و کلام، احساس خواننده و شنونده را در دو خط متقاطع، تحریک کرده است:

سخت و ست، شکستن و درست، دشمنی و دوست و آخر و نخست.

در حالیکه این کلمات همواره در طبیعت زبان بوده‌اند و کاربرد فراوان دارند، اما شاعر آنها را در نوعی قانونمندی متفاوت با منطق عادی زبان، وارد کرده است و زیبایی، تحقق یافته است.

جرالد مانلی هاپکینز، شاعر بسوسی می‌گوید آگاهی از جنبه عینی و بی‌همتایی زیبا ما را در شناخت پروردگار و ادراک آیت‌الهی در کارگاه خلقت کمک می‌کند. هر اندازه شناخت ما از بی‌همتایی عینی زیبایی بیشتر باشد، به همان اندازه، ادراک ما از ارزشهای متعالی و جهانشمول دقیق‌تر خواهد بود.<sup>۱۵</sup>

● در هر محیط و زمان و با هر نژاد و با هر فرد، زیبا و زیبایی فرق می‌کند؛ چه بسا که زشت من زیبای تو باشد و یا برعکس.

● جرالد مانلی هاپکینز، شاعر یسوعی می‌گوید: «آگاهی از جنبه عینی و بی‌همتایی زیبا ما را در شناخت پروردگار و ادراک آیت الهی در کارگاه خلقت کمک می‌کند. هر اندازه شناخت ما از بی‌همتایی عینی زیبایی بیشتر باشد، به همان اندازه، ادراک ما از ارزشهای متعالی و جهانشمول دقیق‌تر خواهد بود.»

مقاطع، تحریک کرده است؛  
سخت و سست، شکستن و درست، دشمنی  
و دوست و آخر و نخست.

در حالیکه این کلمات همواره در طبیعت زبان بوده‌اند و کاربرد فراوان دارند، اما شاعر آنها را در نوعی قانونمندی متفاوت با منطق عادی زبان، وارد کرده است و زیبایی، تحقق یافته است.

جرالد مانلی هاپکینز، شاعر یسوعی می‌گوید آگاهی از جنبه عینی و بی‌همتایی زیبا ما را در شناخت پروردگار و ادراک آیت الهی در کارگاه خلقت کمک می‌کند. هر اندازه شناخت ما از بی‌همتایی عینی زیبایی بیشتر باشد، به همان اندازه، ادراک ما از ارزشهای متعالی و جهانشمول دقیق‌تر خواهد بود.<sup>۱۵</sup>

می‌باشد، سر خون‌آلود دزدی می‌بیند کسه از مخفی‌گاهش سرک می‌کشد. چنانکه دیده می‌شود، هنرمند در اینجا، بی‌آنکه آن نظم حقیقی را به خطر بیندازد و یا آن را نفی کند، آن را به تعبیری ویژه بیان می‌کند.

بنابراین می‌توان گفت زیبایی عبارتست از ایجاد نوعی نظم ویژه که بتوان با آن از تباهی عاطفی برقرار کرد.

چرا از زیبایی‌های برخی آثار هنری گذشته، احساس هیچان ندارد، امری عیب و بی‌مورد است؛ چرا که «دوران قانونی آن نوع زیبایی را سپری کرده است و بدیع بودن می‌داند»

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نواز که نور را حلاوتیست دگر (فرخی سیستانی)

به مطلب اصلی برمی‌گردم؛ این کسه هنرمندان جهان را زیبا کرده‌اند. در حقیقت هنرمندان در حکم نورافکن‌هایی هستند که در دل شب روشن می‌شوند و برشی از شب را روشن می‌کنند و مخاطبان خود را در برابر آن برش خاص حساس می‌کنند:

من عهد تو سخت سست می‌دانستم  
بشکستن آن درست می‌دانستم  
این دشمنی‌ای دوست که با من ز جفا  
آخر کردی، نسخت می‌دانستم

شاعر، آن نورافکن را در ابیات فوق روشن کرده است و از میان آنهمه کلمه و کلام، احساس خواننده و شنونده را در دو خط

سخنان هاپکینز در مورد زیبایی تا حدی به اللهُ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ نزدیک است. در حقیقت نظم پیچیده و هوشناکی بر جهان حاکمست. هنرمند گوشه‌ای از این نظم را کشف می‌کند و با تشدید احساسات و هیجانات خود نسبت به آن نکته، دیگران را نیز حساس می‌سازد.

دانشمند نیز از جهت کشف نظم و قانونمندی جهان، عملی مشابه هنرمند انجام می‌دهد، اما تفاوت این دو در تعبیر و ارائه آن کشف است.

هنرمند چه بسا که نظم مکشوف را به کمک تخیل خود به طریقی دیگر منظم می‌کند و برای آن، حسن تعلیل می‌تراشد و با آن برخوردی عاطفی برقرار می‌سازد، و آنچه را که می‌خواهد از آن متداعی می‌یابد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو  
یادم از کشته خورش آمد و هنگام درو  
آنچه حافظ کشف کرده هماهنگی هلال با  
آسمان خضراست که در بیننده القای نظم  
می‌کند و شاعر، نظم موجود را به طریق خاص خود دوباره، تعبیر و منظم می‌کند و آسمان را مزرع‌ای سبز می‌یابد و ماه را چو نان داسی که سیمگونست و مهبای درویدن زراعت.

سر از البرز بر زده قرص خورشید  
چو خون آلوده دزدی سر ز مگن  
منوچهری داسغانی، شاعر تصویرگر  
بزرگ، قرص خورشید را که از پشت کوه  
البرز در حال طلوع است و سرخ‌رنگ

#### زیرنویسها:

- ۱ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۳۹.
- ۲ - اریک نیوتن: معنی زیبایی، ترجمه پرویز مهربان ص ۸۳.
- ۳ - فیلسین شانه: شناخت زیبایی، ترجمه بامداد ص ۸۵.
- ۴ - همانجا ص ۱۳.
- ۵ - رومن رولان: ژان کریستف، ترجمه به آذین، ج ۴ ص ۳۴۱.
- ۶ - فیلسین شانه: شناخت زیبایی ص ۱۶۲.
- ۷ - گراهام هوف: گفتاری درباره نقد ادبی، ترجمه پروینی ص ۹۷.
- ۸ - صادق هدایت.
- ۹ - A Portrait of the Artist as a Young man.
- ۱۰ - ویلیام جی. گریس: ادبیات و بازناب آن، ترجمه عزب دفتری، نشر نیما، تیریز، ص ۱۱۵.
- ۱۱ - گلستان سعدی: چاپ اقبال، باب پنجم ص ۱۴۱.
- ۱۲ - پیشین، ص ۲۳.
- ۱۳ - فیلسین شانه: شناخت زیبایی ص ۱۳.
- ۱۴ - رضا دوری: فارابی، نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، فصل سوم.
- ۱۵ - ویلیام جی. گریس: ادبیات و بازناب آن ص ۱۰۹.